

تحلیل نشانه- معناسناختی شعر «آرش کمانگیر» و «عقاب» تحول کارکرد تقابلی زبان به فرایند تنشی

فریده داودی مقدم*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه شاهد، تهران، ایران

پذیرش: ۹۱/۵/۲۵

دریافت: ۹۱/۳/۲۵

چکیده

نشانه- معناسناسی یکی از ابزارهای علمی تحلیل نظام‌های گفتمانی است که سازکارهای شکل‌گیری و تولید معنا را در متون بررسی و مطالعه می‌کند. در نشانه- معناسناسی با عبور از نشانه‌شناسی ساخت‌گرای محض به نشانه‌شناسی پدیدارشناسی و نشان دادن مسیر حرکت نشانه‌ها به نشانه‌های استعلایی، عوامل معرفت‌شناسانه آثار فرصت بروز و ظهور بیشتری می‌یابد.

شعر «عقاب» از پرویز ناتل خانلری و «آرش کمانگیر» از سیاوش کسری، اشعاری روایت‌محور هستند که به دلیل دربرداشتن ماهیت‌های شوشی و کنشی گوناگون و پروراندن کنش‌های ارزش‌آفرین و اسطوره‌ساز در نهایت داستان، ویژگی‌های یک روایت را دارند و از این جهت، برای بررسی و تجزیه و تحلیل نشانه- معناسناختی گفتمان‌های حاکم بر آن‌ها ارزشمند و درخور توجه هستند.

در ابتدا و میانه این دو داستان، نظام‌های گفتمانی تجویزی و القایی یا تعاملی شناختی جریان دارد. در ادامه، به دنبال گفت‌وگوها و پدیداری روایت‌های تعاملی، دو نظام ارزشی شکل می‌گیرد که از چالش میان آن‌ها دینامیک معنایی گفتمان تأمین می‌شود و به نظام تنشی می‌انجامد که براساس دو ارزش گسترده‌ای و فشارهای قابل تبیین است.

این پژوهش ضمن تحلیل انواع نظام‌های گفتمانی مانند نظام گفتمانی تجویزی، القایی و رخدادی در این دو شعر، به بررسی این متون از دیدگاه نظریات تقابلی گرمس و مربع معنا و گذر از مربع معنایی به فرایند تنشی می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش است که شعر روایی فارسی تا چه حد ظرفیت تحلیل نظام‌های گفتمانی را داراست.

واژه‌های کلیدی: «آرش کمانگیر»، «عقاب»، نشانه- معناسناسی، نظام گفتمانی، مربع معنایی، فرایند تنشی.

فصلنامه جستارهای زبانی
د. ش. ۱ (پیاپی ۱۳)، بهار ۱۳۹۲، صص ۱۰۵-۱۱۴

۱. مقدمه

نشانه - معناشناسی^۱ ابزاری علمی است که با آن می‌توان سازکارهای شکل‌گیری و تولید معنا را در گفتمان‌ها بررسی و مطالعه کرد. در نشانه - معناشناسی هر نشانه در تعامل، چالش، تبانی، پذیرش، طرد، تناقض، تقابل، همگرایی، واگرایی، همسویی، دگرسویی، همگونی و دگرگونی با نشانه‌های دیگر، حرکتی فرایندی^۲ را رقم می‌زند که این حرکت راهی است به سوی تولید معنا (شعیری، ۱۳۸۵: ۱). براساس این، فرایند معناسازی تحت نظارت و کنترل نظام‌های گفتمانی^۳ قرار می‌گیرد.

«آرش کمانگیر»، سروده تأثیرگذار و حماسی سیاوش کسرای، بازآفرینی زیبایی از داستان قهرمان ایرانی است که سرگذشتش در مآخذی مانند *اوستا*، *آثارالباقیه*، *ویس و رامین*، *مجم‌التواریخ* و برخی منابع دیگر آمده است. شعر «عقاب» از پرویز ناتل خانلری هم داستان عقابی است که در تدبیر دست یافتن به عمر طولانی، با زاغی گفتمان می‌کند. این دو اثر اشعاری روایت‌محور هستند که به دلیل دربرداشتن ماهیت‌های شوشی و کنشی گوناگون و پروراندن کنش‌های ارزش‌آفرین و اسطوره‌ساز در نهایت داستان، ویژگی‌های یک روایت را دارند و از این نظر، برای بررسی و تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناختی گفتمان‌های حاکم بر آن‌ها ارزشمند و درخور توجه هستند.

با تحلیل نشانه - معناشناسی این دو شعر، ضمن تبیین نظام‌های گفتمانی در این دو متن، کارکردهای اسطوره‌ای نیز از این دیدگاه بررسی خواهد شد تا دریافته شود که این شعرها تا چه حد دارای طرحی هنرمندانه برای ترسیم متن اسطوره‌ای هستند و نظام‌های گفتمانی چگونه به خالق متن یاری رسانده‌اند. همچنین، نگارنده در این مقاله در پی آن است که نشان دهد این دو روایت، روایت‌هایی سیال هستند که با گذر از مربع معنایی به فرایند تنشی می‌رسند. چگونه این دو گفتمان با حرکت به سوی نشانه‌های استعلایی، مجالی می‌یابند برای بروز عوامل معرفت‌شناسانه‌ای که در بطن آن‌ها پنهان است؟

۲. پیشینه تحقیق

در بحث روایت‌شناسی، نظریه‌ها و آثار افرادی مانند ولادیمیر پراپ، رولان بارت، تودروف، مارسل موس، شلومیت ریمون کنان و... درخور توجه است. درباب نظام‌های گفتمانی نیز کتاب‌ها و نظریه‌های کسانی مانند گرمس^۴، فونتتی^۵ و... مطرح است. در بین پژوهشگران ایرانی

کسانی مانند ابوالفضل حری در مقاله‌ها و ترجمه‌های متعدد از جمله کتاب *مبانی نظری روایت‌شناسی و ترجمه متون روایی* و مقاله «همبستگی سطوح روایت در داستان حسنک وزیر»، محمدهادی محمدی و علی عباسی در *صمد ساختار یک اسطوره*، عباسی به همراه حجت رسولی در «کارکرد روایت در ذکر بر دار کردن حسنک وزیر» و توکلی در *بوطیقای روایت در مثنوی* به موضوع روایت پرداخته‌اند. اما کمتر کسانی با رویکرد نشانه-معناشناسی به بحث روایت روی آورده‌اند. در این مورد می‌توان از مقاله آریانا و شعیری در *فصلنامه نقد ادبی* با نام «بررسی چگونگی تداوم معنا در چهل نامه کوتاه به همسر از نادر ابراهیمی» و مقاله عباسی و یارمند در *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی* با عنوان «عبور از مربع معنایی به مربع تنشی در داستان ماهی سیاه کوچولو» و کتاب‌های ترجمه و نوشته‌شده توسط شعیری نام برد که در این پژوهش از آن‌ها استفاده شده است.

۳. اشاره‌ای کوتاه به داستان آرش و عقاب

داستان آرش روایتی از روایت‌های ایران باستان و خلاصه آن چنین است:

منوچهر، پادشاه ایرانی، در آخر دوره حکمرانی خویش از جنگ با فرمان‌روای توران، افراسیاب، ناگزیر شد. نخست غلبه افراسیاب را بود و منوچهر به مازندران پناه برد. پس بر آن نهادند که دلاوری ایرانی تیری بیفکند و بدانجای که تیر فرود آید، مرز ایران و توران باشد. آرش، پهلوان ایرانی، از قله دماوند تیری افکند که از بامداد تا نیمروز رفت و به کنار جیحون فرود آمد و جیحون مرز ایران و توران شناخته شد.

بنابه روایتی، رب‌النوع زمین (اسفندارمذ) تیر و کمانی به آرش داد و گفت: «این تیر دورپرتاب است. لکن هرکس آن را بیفکند، درجای بمیرد. آرش با این آگاهی تن به مرگ داد و تیر اسفندارمذ را برای گستردگی و آزادی ایران بیفکند و درحال مرد.» (ر.ک صفا، ۱۳۵۲: ۵۸۸؛ پیرنیا، ۱۳۶۲: ۲۸۵).

گویند که از جای گشاد تیر تا آن درخت هزار فرسنگ مسافت بود. صلح منوچهر و افراسیاب بدین شکل صورت گرفت و پرتاب کردن این تیر در روز سیزدهم ماه یعنی تیر روز بوده و از این جهت آن را جشن گرفتند (بیرونی، ۱۳۵۳: ۲۲۰).

شعر «عقاب» روایتگر عقابی است که پایان ایام جوانی را در شتاب زمان درمی‌یابد و در تدبیر یافتن عمر طولانی به جست‌وجوی زاغ که معروف است سیصد سال عمر می‌کند می‌رود و درنهایت، با پرده برداشتن از راز عمر دراز زاغ، از هرچه عمر و زندگی طولانی است بیزار

می‌شود و مرگ درعین آزادی و رهایی را بر زندگی حقیر و پست همراه با مردارخواری برمی‌گزیند.

۴. نشانه - معناشناسی

نشانه - معناشناسی در کنار دیگر مباحث نشانه‌شناسی، مطالعات مربوط به نشانه را دگرگون کرده است. تحولی که راه را برای عبور از نشانه‌شناسی ساخت‌گرای محض به نشانه‌شناسی پدیدارشناختی^۶ و روحمند باز کرده و عوامل معرفت‌شناختی را به این حوزه راه داده است؛ عواملی که مدلول‌های معنا دار را محاسبه و ارزیابی و به ارزش تبدیل می‌کند و همین امر سبب می‌شود نشانه‌ها در مسیر حرکت خود به نشانه‌های کامل یا استعلایی تغییر یابند. از سوی دیگر، به دلیل حضور جسمانه^۷ که رابطه میان دال و مدلول است و به آن‌ها کارکردی زنده و حسی - ادراکی می‌بخشد، دیگر نمی‌توان نشانه را ترکیب دال و مدلول دانست؛ بلکه باید آن را ترکیبی از دال، جسمانه و مدلول در نظر گرفت. جسمانه تنظیم کننده پیوند دال و مدلول با یکدیگر، نزدیکی یا دوری آن‌ها و سرانجام سبقت آن‌ها از هم می‌شود.

در نشانه - معناشناسی، برخلاف نشانه‌شناسی کلاسیک و ساخت‌گرا، نشانه‌ها فرصت نشانه‌پذیری دوباره می‌یابند و از نشانه‌های معمول با کارکردهای رایج و تکراری به نشانه‌های نامموم و نو با کارکردهای نامنتظر و زیبایی‌شناختی تبدیل می‌شوند (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱-۶).

حال هرگاه فرایند نشانه‌معنایی تحقق یابد و در کنش زبانی - که حاصل آن متن است - متجلی شود، ما با گفتمان مواجه هستیم. از نظر بنونیست^۸ (1974: 266)، هرگاه فردی طی کنش گفتمانی و در شرایطی تعاملی، زبان را مورد استفاده فردی خود قرار دهد، به تولید گفتمان پرداخته است.

انواع نظام‌های گفتمانی که در تحلیل گفتمان‌ها به کار گرفته می‌شوند عبارت‌اند از: از نظام گفتمانی تجویزی، القایی یا تعاملی شناختی، تنشی و رخدادی (شعیری، ۱۳۸۵: ۲۱۷-۲۶۱؛ رک. گرمس ترجمه شعیری، ۱۳۸۹: ۵-۱۰) که در این پژوهش و در تحلیل متن این دو شعر به کار گرفته می‌شوند. شعرهای «آرش» و «عقاب»، اثر سیاوش کسرایی و پرویز خانلری ویژگی‌های یک روایت را دارند (درباره ویژگی‌های روایت رک اخوت، ۱۳۷۱: ۱۲-۱۴) و از این جهت، برای بررسی و تجزیه و تحلیل معناشناختی گفتمان‌های حاکم بر آن‌ها ارزشمند و درخور توجه هستند.

۵. رخدادهای شوشی مقدمه کنش

کنش^۱ به عملی گفته می‌شود که می‌تواند ضمن تحقق برنامه‌ای موجب تغییر وضعیتی به وضعیتی دیگر شود. به عقیده گرمس و کورتز^{۱۰}، کنش گفتمانی یعنی تحقق برنامه‌ای روایی که به سبب استفاده از فرایند روایی یا نظام هم‌نشینی در گفتمان حاصل می‌شود (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۱۱). اما در فرایند بررسی گفتمان درمی‌یابیم که همه عوامل گفتمانی فقط به واسطه کنش معنا سازی نمی‌کنند و می‌توان از شوش^{۱۱} - که از مصدر شدن به دست آمده است - استفاده کرد. شوش یا توصیف‌کننده حالتی است که عاملی در آن قرار دارد یا بیان‌کننده وصال عاملی با ابژه یا گونه‌ای ارزشی است (همان: ۱۲).

در داستان «عقاب» خانلری احساس دور شدن روزگار جوانی و فرارسیدن پیری، دل و جان عقاب را غمگین می‌کند. این حس پیری و غم ناشی از آن جریانی حسی است که به رخداد شوشی منجر می‌شود.

گشت غمناک دل و جان عقاب چو از او دور شد ایام شباب

(خانلری، ۱۳۸۷: ۵۳)

در اینجا شوش مبنای کنش قرار می‌گیرد و عقاب را وامی‌دارد تا چاره‌ای جوید و در کار کند:

خواست تا چاره ناچار کند دارویی جوید و در کار کند

(همان‌جا)

شعر «آرش کمانگیر» نیز مانند عقاب با موقعیتی شوشی آغاز می‌شود:^{۱۲}

برف می‌بارد

برف می‌بارد به روی خار و خارا سنگ

کوه‌ها خاموش

دره‌ها دلتنگ

راه‌ها چشم‌انتظار کاروانی با صدای زنگ (کسرای، ۱۳۸۶: ۶۳)

صحنه باریدن برف و توصیف سرمای یک شب زمستانی که از بعد تبیین کهن‌الگوها با آغاز داستان عقاب کاملاً منطبق است؛ زیرا از این منظر صبح و هنگام بهار نمودار زایش، جوانی یا نوزایی و غروب و زمستان نشانه پیری یا مرگ است (سخنور، ۱۳۷۹: ۳۷-۳۸). ازدیدگاه منتقدان اسطوره مانند جیمز فریزر نیز اکثر اسطوره‌ها به مراسم و آیین‌های مرگ و تولد دوباره پیوند می‌یابند (رک گورین و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۳۸). روایت کلی دو شعر مورد تحلیل در این پژوهش نیز از این طرح

پیروی می‌کند: آنجا که برف، مرگ و پیری در تعامل نهایی‌اش رویش، تولد دوباره و جاودانگی را رقم می‌زند؛ ویژگی اساطیری آرش، نپذیرفتن فضای سرما و اندوه‌بار داستان است. همچنان‌که عقاب هم نمی‌خواهد پایان عمر خویش را نظاره‌گر باشد. آرش و عقاب به‌عنوان نشانه‌هایی پویا^{۱۳} انجماد حضور را از بین می‌برند و در فرایندی اسطوره‌ای بازسازی می‌شوند و حیات دوباره می‌یابند. عمونوروز در قصه «آرش» پس از مقدمه‌ای ناامیدانه و در سرمای هراس‌انگیز زمستان از زندگی می‌گوید؛ همچنان‌که خانلری از شوق به زندگی برای عقاب حرف می‌زند. کسرای با زبان عمونوروز زندگی را با همه زیبایی‌هایش برای مردم و قهرمان داستانش، آرش، ترسیم می‌کند. آرش نیز مانند هزاران تن از ایرانیان شوق به هستی و زنده بودن دارد. او نیز می‌خواهد از آسمان باز، آفتاب زر، باغ‌های گل، دشت‌های بی در و پیکر، بوی عطر خاک باران‌خورده در کهسار، خواب گندم‌زارها در چشمه مهتاب و... لذت ببرد؛ همچنان‌که عقاب می‌خواهد با دریافتن راز عمر طولانی زاغ از عمر بیشتری بهره‌مند شود.

اما به چه قیمت؟ به این ترتیب، سراینندگان این دو روایت با این مقدمه داستان را برای گفتمان تنشی^{۱۴} فرجام آن، به‌طور ماهرانه پردازش می‌کنند. کسرای روزگار آرش را این‌گونه توصیف می‌کند:

روزگاری بود

روزگار تلخ و تاری بود

بخت ما چون روی بدخواهان ما تیره

دشمنان بر جان ما چیره...

غیرت اندر بندهای بندگی پیچان

عشق در بیماری دل‌مردگی بیجان... (کسرای، ۱۳۸۶: ۶۶)

این رخداد شوشی برای همه شخصیت‌های دو داستان حضور دارد؛ چنان‌که وقتی عقاب به پرواز درمی‌آید، گله گوسفندان از وحشت و لوله و فرار می‌کنند. شبان می‌ترسد و به‌دنبال بره نوزاد می‌دود و کبک به دامن خاری می‌آویزد. در هرکدام از این‌ها یک عامل حسی سبب ایجاد کنش می‌شود و آن، حس ترس و وحشت از دیدن عقاب بر فراز آسمان است. آهو می‌ایستد، نگاه می‌کند و می‌رمد و بدین‌سان بر دشت خطی از غبار می‌کشد. در داستان «آرش» نیز غم و اندوه بر فضای کل داستان حاکم است.

۶. تقابل شخصیت‌ها و شخصیت بالغ^{۱۵}

در داستان «عقاب»، صحنه سوار شدن او بر باد سبک‌سیر و وحشت موجودات گوناگون نشان‌دهنده اقتدار اوست. او کسی است که محیط پیرامونش را به زیر سلطه دارد. او از بلندای آسمان زاغ را بر شاخه درخت می‌بیند و برای گفت‌وگو با او فرود می‌آید. بلندای آسمان و شاخه درخت حدّ نهایی پرواز شخصیت‌های مقابل در این داستان است. در داستان «آرش»، شخصیت مقابل ایرانیان و آرش دشمن است که با رایزنی و تدبیری ناپاک، بی‌شرمانه به شکست آن‌ها می‌اندیشد.

عقاب مشکل خود را مقتدرانه با زاغ در میان می‌گذارد و با لحنی کاملاً حماسی و تحکم‌آمیز از او می‌خواهد تا راز عمر طولانی‌اش را برایش آشکار کند. در لحن او بویی از عجز و ناتوانی به مشام نمی‌رسد:

گفت که ای دیده ز ما بس بیداد با تو امروز مرا کار افتاد
مشکلی دارم اگر بگشایی بکنم آنچه تو می‌فرمایی

(خانلری، ۱۳۸۷: ۵۵)

آرش نیز در رویارویی با دشمن با اقتداری تمام سخن می‌گوید:

منم آرش
چنین آغاز کرد آن مرد با دشمن
منم آرش، سپاهی مرد آزاده
به تنها تیر ترکش آزمون تلختان را
اینک آماده... (کسرای، ۱۳۸۶: ۶۹)

کلام عقاب و آرش در اینجا دارای بسط صوتی و گستره‌ای می‌شود که فضای کلامی را باز می‌کند و با ایجاد گستره تسلط و قدرت اوج می‌گیرد. از دیدگاه معناشناسی کاترین کربرات^{۱۶}، هنگامی که مشخصه‌های معنایی بالقوه با آواها و اصوات همراه و در گفتمان جاری می‌شوند، سازکارهای تولید معناها را پدید می‌آورند و همواره مشخصه‌های معنایی در تولید معنا یاری می‌کنند (اسداللهی تجرق، ۱۳۸۸: ۲۶).

مأوای نهایی آرش و عقاب، بلندای کوه و آسمان، نشان از بلندمرتبی و صلابت آن‌ها دارد. هر دوی آن‌ها در صحنه ستیز میان ادامه عمر حقیر و آزادگی، یکی را برمی‌گزینند و به اسطوره بدل می‌شوند. تصویرهای روایی و نوع ظاهر شدن و گفتار مقتدرانه آن‌ها تا پایان

این گفتمان همچنان حفظ می‌شود و در کنش نهایی، زمینه‌ها و قابلیت اسطوره شدن ایشان را می‌آفریند. فریدمن^{۱۷} (1967: 150-166) در مقاله «اشکال طرح داستانی»، طرح را از نظر شخصیت به چهار دسته تقسیم می‌کند: بالغ^{۱۸}، اصلاح‌طلب^{۱۹}، آزمونی^{۲۰}، منحط^{۲۱}. در این داستان، عقاب دارای شخصیت بالغ است؛ زیرا دست به انتخاب می‌زند و راه صحیح را به سوی کمال برمی‌گزیند.

۷. نظام گفتمانی تجویزی^{۲۲}

نظام گفتمانی تجویزی بر میثاق یا قراردادی میان کنش‌گزار و کنشگر استوار است. براساس این، گفتمان ما را با کنش‌گزاری مواجه می‌کند که در موقعیتی برتر نسبت به کنشگر قرار دارد و می‌تواند او را به انجام کنشی وادارد.

در داستان «آرش»، تورانیان با ایرانیان عهد می‌بندند مبنی بر اینکه قهرمانی از ایرانیان تیری پرتاب کند و به اندازه پرواز تیر سرزمین ایران تعیین شود:

آخرین فرمان، آخرین تحقیر

مرز را پرواز تیری می‌دهد سامان (کسرابی، ۱۳۸۶: ۶۸)

این قرارداد میان زاغ و عقاب هم بسته می‌شود. وقتی عقاب از زاغ می‌خواهد تا راز عمر طولانی‌اش را برای او آشکار کند، زاغ می‌گوید اگر واقعاً به دنبال تدبیری برای مشکل خویش هستی، باید با من پیمانی ببندی و آن پیمان این است که سخنانم را بپذیری:

زاغ گفت: گرتو درین تدبیری عهد کن تا سخنم بپذیری

درواقع، عقاب با رسیدن به نقصان، یعنی به پایان رسیدن ایام جوانی و حس نابودی و اندوه به کنش دست می‌زند و این نقصان است که به اعتقاد گرمس به عقد قرارداد منجر می‌شود (گرمس، ۱۳۸۹: ۱۲۲). در این موقعیت زاغ کنش‌گزاری است که در موقعیت برتر نسبت به کنشگر قرار دارد و می‌خواهد او را به انجام کنشی وادار کند که هدف آن، تغییر وضعیت اولیه یا نابسامان به وضعیتی ثانوی یا سامان‌یافته است. مطابق این الگو، زاغ برای اینکه از انجام کنش عقاب مطمئن شود، می‌خواهد میثاق و قراردادی هم میانشان شکل بگیرد. در داستان «آرش» نیز ایرانیان در رویارویی با نقصان شکست به قبول و عقد قراردادی سهمگین تن می‌دهند و امیدوارند که درنهایت بتوانند این وضعیت نابسامان را به وضعی سامان‌یافته تبدیل کنند. بر همین اساس، می‌توان برای هر دو داستان طرح کلی نظام گفتمانی

تجویزی را اینگونه رسم کرد:



وجه کاربردی ارزیابی همان پاداشی است که آرش در فدا کردن جان خود می‌گیرد و وضعیت نابسامان شکست را به پیروزی و گستردگی مرزهای میهن بدل می‌کند و عقاب در شکل نمادین خود به عمری جاودان دست می‌یابد که در قالب اسطوره شدن او تبلور می‌یابد.

۸. نظام گفتمانی القایی^{۲۳} یا تعاملی شناختی

در داستان «عقاب» با اینکه ظاهر گفتمان تجویزی به نظر می‌رسد، روند گفتمان پای نوع دیگری از نظام گفتمانی را به میان می‌کشد و آن، نظام گفتمانی القایی یا تعاملی شناختی است؛ زیرا از فضای حاکم بر روایت چنین برمی‌آید که عقاب تنها شنونده سخنان زاغ است بدون اینکه مقهور و مغلوب سخنان او شود و ما وجود دو کنشگر را احساس می‌کنیم که در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند، بدون اینکه یکی بر دیگری برتری موقعیتی داشته باشد. زاغ به واسطه سکوت عقاب جرئت و جسارت گفتار یافته است.

گونه القایی در این گفتمان بر تحریک مبتنی است؛ زیرا کنش‌گزار (زاغ) با تحریک کنشگر (عقاب) و نمایش تصویر منفی از عملکرد او، رفتار نامناسبش را به رخ می‌کشد و باعث تحریک او می‌شود و او را به واکنش و درنهایت عمل کنشی وامی‌دارد (شعیری، ۱۳۸۵: ۶۷).

زاغ علت عمر کوتاه عقاب را پرواز بلند، مداوم و طولانی در اوج آسمان‌ها می‌داند:

عمرتان گر که پذیرد کم و کاست دیگران را چه گنه کاین ز شماست
ز آسمان هیچ نیایید فرود آخر از این همه پرواز چه سود؟

و سبب عمر طولانی خویش را پرواز در سطح زمین و میل به نشیب می‌داند:

ما از آن سال بسی یافته‌ایم کز بلندی رخ برتافته‌ایم
زاغ را میل کند دل به نشیب عمر بسپارش از آن گشته نصیب

از سوی دیگر، مردارخواری را نیز دارویی برای درد عقاب می‌خواند و به او سفارش می‌کند به جای اینکه طعمه خویش را بر افلاک بجوید، در کنج حیاط و لب جو به مردارخواری بپردازد.

درواقع، خانلری برای اینکه مخاطب را درگیر گفتمان کند، به توصیف جایگاه و خوان الوان زاغ می‌پردازد و قضاوت را به عهده مخاطب می‌گذارد؛ زیرا هدف او از روایت زاغ و عقاب، درگیر کردن مخاطب در میان دو ارزش مورد نظر اوست:

آنچه زان زاغ ورا داد ســـــراغ گندزاری بود اندر پس باغ
بوی بد رفته از آن تاره دور معدن پشه، مقام زنبور
نفرتش گشته بلای دل و جان سوزش و کوری دو دیده از آن

خانلری با طرح زیبایی‌شناسانه‌ای گفت‌وگوی زاغ و عقاب و کنش‌هایشان را به تصویر می‌کشد و درصدد ارائه ارزش است. براساس همین، الگوی القایی مؤثر در ایجاد عملیات کنشی در این قسمت از روایت این‌گونه نشان داده می‌شود:

القا ← عملیات کنشی ← ارزیابی و قضاوت شناختی و عملی ← توانش ← کنش

القا هم درمورد عقاب و هم درمورد مخاطب گفت‌وگوی زاغ و عقاب و توصیف جایگاه زاغ، به‌عنوان مبدأ عملیات کنشی قرار می‌گیرد و آن را تغذیه می‌کند. این القا توانش کنشگر را تحت تأثیر قرار داده، آن را تغییر می‌دهد. چنین القایی راهکارهای متفاوتی دارد که عبارت‌اند از: القا از راه چاپلوسی، وسوسه، اغوا، تحریک، تهدید یا تطمیع (Courtes, 2003: 95).

در اینجا به‌نظر می‌رسد زاغ توانسته است عقاب را متقاعد کند و در فرایند تحریک موفق باشد؛ بنابراین هدف فرایند القا برآورده می‌شود؛ زیرا عقاب تحت تأثیر تحریک‌های بدعت‌گذار، واکنش نشان می‌دهد و خود را به انجام عملیات کنشی قادر می‌بیند. اما باید منتظر پایان فرایند روایی متن بود که بر عملیات شناختی استوار است. تصویر موفقیت القا در گفتمان این است که عقاب با زاغ همراه می‌شود:

آن دو هم‌راه رســـــیدند از راه زاغ بر سفره خود کرد نگاه

زاغ همچنان به القا ادامه می‌دهد:

گفت: خوانی که چنین الوانست لایق حضرت این مهمانست
می‌کنم شکر که درویش نیم خجل از ماحضر خویش نیم

گفت و بنشست و بخورد از آن کند تا بیاموزد ازو مهمان پند

(خانلری، ۱۳۷۸: ۵۷)

در داستان «آرش» به نظر می‌رسد این نظام گفتمانی جایی ندارد؛ زیرا تورانیان به دلیل پیروزی بر ایرانیان کاملاً در موقعیتی برتر قرار دارند. فضای کلی شعر: برف و زمستان، شب و... این چیرگی را نشان می‌دهد. در این داستان دشمن به کاربرد انواع راهبردها از جمله اغوا، وسوسه و... نیازی ندارد؛ اما رجزخوانی و برتری‌طلبی تورانیان می‌تواند از عوامل ایجاد توانش و برانگیختگی برای قهرمان ایرانی باشد. از سوی دیگر، شنیده شدن صدای راوی در قصه، عمونوروز و توصیف‌های امیدبرانگیز او از زندگی، قهرمانان و ایرانیان را به کنشی وادار می‌کند تا از نقطه انفصال به اتصال حرکت کنند:

زندگی شعله می‌خواهد

صدا سرداد عمونوروز شعله‌ها را همیشه باید روشنی‌افروز

سپس در خلال داستان پای ابژه‌ای ارزشی را به میان می‌کشد و آن ابژه رهایی وطن است که اینک مانند باروهای دل، شکسته و ویران و درپند است:

مرزهای ملک،

همچون سرحدات دامن گستر اندیشه، بی‌سامان

برج‌های شهر، همچو باروهای دل، بشکسته و ویران

دشمنان بگذشته از سرحد و از بارو... (کسرای، ۱۳۸۶: ۷۰)

چنان‌که می‌بینیم، با اینکه از جهت فرم و ساختار، نظام گفتمانی القایی در داستان «آرش» جایی ندارد؛ اما سخنان راوی که اینک به‌عنوان شخصیتی تأثیرگذار در گفتمانی چندسویه میان آرش و مردم و دشمن و حتی کوه و آتش وارد شده است، به‌گونه‌ای القایی از نوع تحریک دست می‌زند تا ظرفیت اسطوره شدن را باورپذیر و حتی چندبرابر کند.

۹. گونه مجابی غیرکلامی در فرایند القا

زاغ در این قسمت از گونه مجابی^{۲۴} غیرکلامی برای مجاب کردن عقاب بهره می‌گیرد و عقاب هم به تفسیر رفتار زاغ می‌پردازد. در این گفتمان زاغ گفته‌پرداز و عقاب گفته‌یاب درگیر دو ابزار مهم تأثیرگذاری شناختی می‌شوند (شعیری، ۱۳۸۵: ۶۴) که نقطه شروع قرارداد میان این دو بود.

عقد قرارداد ← توانش ← کنش ← ارزیابی و قضاوت شناختی و عملی



این طرح با نقش گرمس در طرح قصه‌ها قابل انطباق است که عبارت است از سه نقش میثاق، آزمون و داوری (اخوت، ۱۳۷۱: ۶۶).

در داستان «آرش»، این طرح به وضوح دیده می‌شود: میثاق همان قرار پرتاب تیر است؛ آزمون هم بالا رفتن آرش از دماوند و پرتاب تیر بلندپروازش است؛ داوری نیز که در دو طیف آشکار و نهان قصه دریافت می‌شود - که عبارت است از یافتن تیر بر ساقه درخت گردویی بر کنار رود جیحون که نشان از پیروزی آرش دارد و شکل پنهانش در ویژگی اسطوره شدن آرش جای می‌گیرد - امید رهگذرانی است که پس از آرش نام او را پیایی در دل کوهستان می‌خوانند:

در تمام پهنة البرز

وین سراسر قلۀ مغموم و خاموشی که می‌بینید

واندر روان دره‌های برف‌آلودی که می‌دانید

رهگذرهایی که شب در راه می‌مانند

نام آرش را پیایی در دل کوهسار می‌خوانند

با دهان سنگ‌های کوه آرش می‌دهد پاسخ

می‌کنندشان از فراز و از نشیب جاده‌ها آگاه

می‌دهد امید... می‌نماید راه (کسرابی، ۱۳۸۶: ۷۵)

در اینجا آرش در مقام اسطوره از خودش فاصله می‌گیرد و خود را به فضایی گفتمانی ارتقا می‌دهد که فاقد زمان است.

۱۰. گونه شناختی تفسیری^{۲۵}

در شعر «عقاب» تفسیر رفتار زاغ به وسیله عقاب با گفت‌وگو صورت نمی‌گیرد. عقاب با دیدن مردارخواری زاغ در گندزار گوشه ناودان گذشته افتخارآمیزش را در ذهن مرور می‌کند:

عمر در اوج فلک برده به سر دم زده در نفس باد سحر

ابر را دیده به زیر پر خویش حیوان را همه فرمانبر خویش

صحنه مردارخواری زاغ هسته مرکزی این گفتمان روایی است؛ زیرا کنشی را می‌آفریند

که در خدمت تغییر وضعیت کنشگران و معنا برمی‌آید و در نهایت، ارزش‌آفرین می‌شود.

در داستان «آرش»، گونه شناختی تفسیری مصادیق فراوانی دارد و بسیاری از کنش‌های

بدون گفت‌وگو در روایت داستان حضور چشمگیری می‌یابد:

کودکان بر بام

دختران بنشسته بر روزن

مادران غمگین کنار در (کسرای، ۱۳۸۶: ۷۳)

آرش در ذهن و ضمیر خود مدام صحنه انتظار ایرانیان را از کنش خود تفسیر می‌کند و آنان نیز به تفسیر می‌پردازند؛ تفسیری که کنش می‌آفریند؛ کنشی مانند کنش عقاب که ارزش‌آفرین و آرمان‌بخش است:

کم‌کم در اوج آمد پچ‌پچ خفته

خلق چون بحری برآشفته

خروشان شد

برش بگرفت و مردی چون صدف

از سینه بیرون داد (همان‌جا)

آرش نهانخانه خاموش، اما پرجوش مردم را زیبا می‌خواند و تفسیر می‌کند؛ چنان‌که مانند داستان «عقاب» می‌توان گفت به هسته مرکزی گفتمان تبدیل می‌شود؛ زیرا بعد از آن است که در پیکار خویش دل خلق را در مشیت خود می‌گیرد و امیدشان را پشت خویش می‌خواند.

۱۱. نظام گفتمانی تنش‌ی

در این دو داستان، آرش و عقاب در موقعیت کنشی قرار می‌گیرند که دیگر نه تابع برنامه و قراردادی ازپیش تعیین‌شده است و نه تابع گفت‌وگوی تعاملی جهت القا و متقاعدسازی. هر دو قهرمان درواقع با نوعی مواجه می‌شوند که از دینامیک معنایی میان فشاره عاطفی و گستره شناختی حاصل می‌شود که همان نظام گفتمانی تنش‌ی است. آرش و عقاب در تقابل با زاغ و دیگرانی که مظهر مردارجویی و پلیدی هستند، براساس ادراک حسی و شناختی از پستی و پلیدی می‌گریزند و برخلاف ابتدای داستان که دچار نقصان شده بودند و سعی داشتند آن را برطرف کنند، دیگر نقصانی نمی‌بینند؛ بلکه آنچه کنشگر را به سوی کنش جدید سوق می‌دهد، تنش است. انرژی تنش‌ی که می‌توان آن را به فشاره‌ای عاطفی تعبیر کرد. آرش و عقاب بر اثر این انرژی به کنشی دست می‌زنند که معنایی متعالی را می‌سازد و به تعبیری دیگر، ارزش‌آفرین می‌شوند. معنا، رهایی و آزادی و ارزش، جاودانگی و بقای معنوی است. عقاب در حرکتی ناگهانی:

بال برهم زد و برجست از جا گفت: کای یار ببخشای مرا
 سال‌ها باش و بدین عیش بنواز تو و مردار تو عمر دراز
 گر بر اوج فلکم باید مرد عمر در گند به سر نتوان برد
 رفت و بالا شد و بالاتر شد راست با مهر فلک همسر شد

(خانلری، ۱۳۷۸: ۵۹)

این تغییر ناگهانی عقاب نتیجه رابطه حسی- ادراکی او با دنیای زاغ و جهان غالب پیرامون اوست (شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۲۲). او با دیدن ذلت مردارخواری، بوی گند و... در تقابل با نفس خوش باد سحر، سینه تازه و گرم کبک و تیهو و آزادگی و رهایی ناشی از پرواز در پهنه آسمان، به خود می‌آید و با وجود عمر کوتاه، خود را موجودی نیرومند، خدشه‌ناپذیر، آزاد و رها و خوشبخت می‌یابد و تصمیم می‌گیرد تا اوج، تا جایی که برایش امکان دارد، پرواز کند؛ اگرچه به‌بهای پایان دادن به زندگانی جسمانی‌اش باشد. او تقابل حیات جسمانی را در برابر حیات جاودانی به نمایش درمی‌آورد. عقاب با این حرکت خود به پرواز معنایی فراتر از کنش حرکت و سیر در آسمان‌ها می‌دهد. به تعبیری، معنای نشانه‌ای پرواز از مدلول شناخته‌شده آن تا ساحت آزادگی، رهایی و جاودانگی بالا می‌رود و در نظام نشانه- معناشناسی تولید ارزش می‌کند. عقاب دیگر نشانه یک پرنده نیست. او با حرکت به سوی آسمان و پذیرش مرگ برای احیای معنای آزادگی و نپذیرفتن زندگی طولانی همراه با پستی و مردارخواری، به نوعی اسطوره تبدیل می‌شود. او ارزش والایی است که برای کشیدن طرح هنرمندانه از یک اسطوره، همه ویژگی‌های لازم را داراست و با وارد شدن به یک نظام گفتگامی تنشی جریان‌های گستره‌ای، فشاره‌ای، همسو و ناهمسو را می‌آفریند که عمل خطرپذیری و ساختن معنا را به دنبال دارد؛ همان چیزی که در نظام نشانه- معناشناسی برای شکل‌گیری نشانه‌های جدید درون متن ضروری به نظر می‌رسد. عقاب با پرواز دورش که تا مهر فلک امتداد دارد، اسطوره جاودانگی را تحقق می‌بخشد:

شهر شاه هوا اوج گرفت زاغ را دیده بر او مانده شگفت

پهنه رمزآلود آسمان و ستیغ کوه و محو شدن عقاب بر لوح کبود و یافت نشدن پیکر آرش یادآور فضاها و روایت‌های اساطیری حوزه عمر جاودان مانند سرزمین ظلمات و چشمه آب حیات و رویین‌تنی قهرمانان است که از نشانه‌های ژرف و دیرین در نظام‌های گفتگامی متون ادب فارسی است.

با تفسیری اسطوره‌ای از دو داستان، درمی‌یابیم که این روایت‌ها در سطح خود باقی

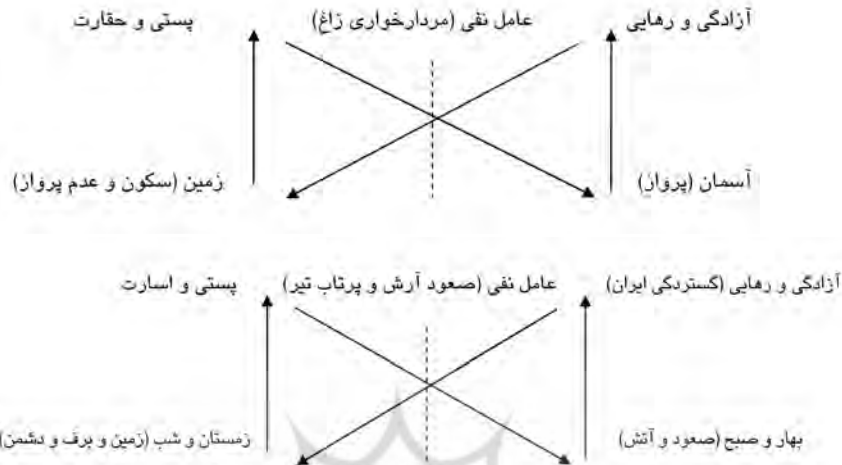
نمی‌مانند؛ یعنی صرف پرواز و دوری عقاب از مردارخواری و پرتاب تیر و تعیین مرز معنای غایی متن نیست؛ بلکه این معنا در مجموع و در تقابل با دیگر عناصر روایت، روایت‌های دیگری می‌آفریند و به دنبال آن کنش‌ها و ارزش‌های دیگری. این کنش‌ها و ارزش‌ها سبب می‌شود در این داستان با معناهایی درحال شدن مواجه شویم نه با معناهای منجمد و ازپیش تعیین‌شده؛ به تعبیر دیگر گفتمانی سیال را در متن احساس کنیم. آرش بر اثر انرژی تنشی حاصل از وطن‌دوستی و تقابل در برابر سخره دشمن و رهایی از اسارت و پستی و رسیدن به آزادی، قابلیت اسطوره شدن را برای همیشه می‌یابد. نام او سال‌ها و قرن‌ها پس از مرگ و نابودی جسمانی‌اش تکرار و بازخوانی می‌شود: توسط ماهتاب روشن، آفتاب عالم‌تاب، قله‌های خاموش و همه رهگذرانی که بر قله‌ها پای می‌نهند و به‌نوعی مظهر انسان‌هایی هستند که از پستی زمین به عظمت کوه پناه آورده‌اند و آرش در پیکره‌ای جاویدان به آن‌ها پاسخ می‌دهد.

نمودار کلی مفاهیم ارزشی در این دو متن به این صورت است:

زاغ: طولانی همراه با مردارخواری و پست‌پروازی ← پلیدی و حقارت ← نابودی و پستی
 دشمن: طولانی همراه با تصاحب ملک و بداندیشی ← مواهب دنیایی ← نابودی و پستی
 زندگی
 عقاب: کوتاه همراه با طعمه گرم و بلندی‌پروازی ← آزادی و آزادی ← جاودانگی
 آرش: کوتاه همراه با شادی مردم ایران ← آزادی و گستردگی ← جاودانگی

۱-۱۱. بررسی فرایند تنشی

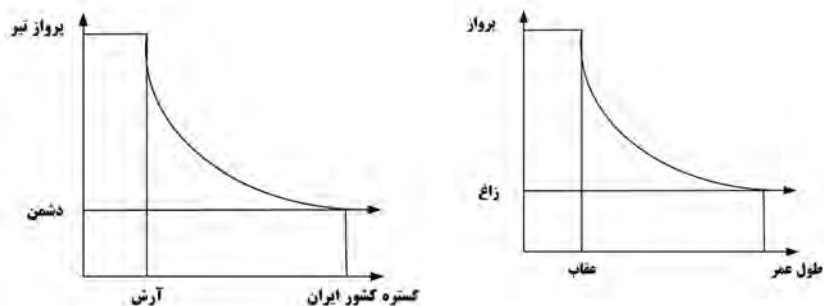
با توجه به آنچه گفته شد، به بررسی مربع معنایی و تنشی این داستان‌ها می‌پردازیم. در ابتدای داستان احساس اندوه ناشی از نابودی و فرارسیدن مرگ، عقاب را وادار به کنش می‌کند و آن عبارت است از پیدا کردن زاغ، گفت‌وگو با او و رفتن به سوی ناودان و گوشه حیاط و دیدن صحنه مردارخواری زاغ که هسته مرکزی روایت و عامل نفی است و پس از آن پرواز و دست یافتن به معنای آزادی و ارزش جاودانگی. جالب این است که در داستان آرش نیز طرح کلی مربع معنایی منطبق بر روایت عقاب است. مربع معنایی این گفتمان‌ها را این‌گونه می‌توان ترسیم کرد:



چنان‌که ملاحظه می‌شود، در مربع معنایی عوامل در تضاد هستند و خوانش معنا کاملاً بسته و محدود است. اما با کمی تأمل درمی‌یابیم که در این دو گفتمان که دو گونه عاطفی و شناختی در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند، می‌توان مربع تنشی را نیز ترسیم کرد و در آن رابطه تنشی را در سطح نشان داد (رک شعیری و وفایی، ۱۳۸۸: ۴۰). بر اثر این تعامل، دو گونه عاطفی و شناختی در ارتباط با یکدیگر قرار می‌گیرند و فرایند تنشی شکل می‌گیرد که ارزش‌ساز است. برای نشان دادن رابطه نوسانی و سیال، می‌توان از محور X و Y کمک گرفت. دو نوع رابطه از طریق محور X و Y به دست می‌آید که می‌توان آن را رابطه همگرا و واگرا نامید. محور عمودی همان محور فشارهای یا کیفی است و محور افقی همان محور گستره یا کمی. از تعامل این دو محور نقاط ارزشی شکل می‌گیرد (همان: ۴۲). رابطه همسو یا همگرا در این دو گفتمان به این صورت ترسیم می‌شود:



رابطه ناهمسو یا واگرا هم به این شکل است:



۱۲. نظام گفتمانی رخدادی^{۲۶}

با توجه به ویژگی‌های نظام گفتمانی رخدادی درمی‌یابیم که آخرین رویداد این دو داستان با نظام گفتمانی رخدادی نیز تحلیل‌پذیر است. در گونه رخدادی، معنا تابع هیچ برنامه ازپیش تعیین‌شده یا هیچ القا و باوری نیست؛ بلکه محصول جریانی نامنتظر از نوع حسی- ادراکی است و آنچه در این تعامل شکل‌دهنده معناست، کنش نیست؛ بلکه احساس و ادراک است که براساس آن، معنا به‌طور ناگهانی تولید می‌شود.

در داستان خانلری عقاب با دیدن صحنه مردارخواری زاغ، احساس انزجار و تنفر به او دست می‌دهد و به کاری غیرمنتظره دست می‌زند که ارزش زیبایی‌شناختی دارد و اخلاق مرامی را می‌آفریند و همه زیبایی شعر در همین صحنه متمرکز می‌شود. کنشی که در باورهای روزمره نمی‌گنجد و می‌توان گفت خانلری گفتمانی مبتنی بر اتیک خلق می‌کند.

کسراییی نیز با بردن آرش به مرزهای فراخود شاهکار خلق می‌کند؛ شاهکاری که همگان را شگفت‌زده می‌کند و ارزش ایدئالی، قهرمان اسطوره‌ای آرش را برای همیشه در طول تاریخ ایران می‌آفریند و این نیست مگر با فدا کردن جان او که به اندازه هزاران شمشیر مؤثر واقع می‌شود؛ همان چیزی که از اسطوره انتظار می‌رود:

آری، آری جان خود در تیر کرد آرش

کار صدها هزاران تیغه شمشیر کرد آرش (کسراییی، ۱۳۸۷: ۷۵)

در این دو روایت سیر اسطوره شدن عقاب و آرش این‌گونه است:

ارزش ایدئالی ← کنش یا شوش ایدئال‌گرا ← قهرمان اسطوره‌ای

از دیگر ویژگی‌های شاخص داستان «عقاب» و «آرش» برجستگی بعد عاطفی گفتمان از همان ابتدای داستان و امتداد آن در طول روایت و اوج آن در انتهاست که شرح آن مجال دیگری می‌طلبد. در این دو روایت، فضای ایجادشده برای قضاوت مخاطب را می‌توان احساس کرد: در قالب عناصر طبیعت و اشخاصی که بعد از آرش زمزمه‌گر نامش هستند و پس از عقاب، جاودانگی او را در عمری پربار می‌جویند. به این ترتیب، سیّالیت و رها کردن مخاطب در فضای آزاد روایت را می‌توان در هر دو داستان ارزیابی کرد. این سیّالیت در شکل تصویری روایی هر دو داستان رخ می‌دهد. آنجا که عقاب در اوج آسمان‌های بی‌نشان محو می‌شود و پیکر آرش هرگز یافت نمی‌شود. اما آسمان‌ها و کوهساران که در عینیت و عظمت آن‌ها تردیدی نیست، گواه محکمی می‌شوند بر کار سترگ آن‌ها و این همان چیزی است که مردم در طول تاریخ همواره از اسطوره‌ها چشم داشته و دریافته‌اند.

۱۳. نتیجه‌گیری

از تحلیل نشانه - معناشناسی شعر «آرش» سیاوش کسرای و شعر «عقاب» خانلری می‌توان دریافت که بسیاری از نظام‌های گفتمان روایی مانند تجویزی، القایی، تنشی و رخدادی از زاویه‌های مختلف در این متن‌ها حضور دارند و این دو شعر می‌تواند به‌عنوان الگویی مناسب از این دیدگاه ارائه و طرح شود.

با تحلیل رخدادهای شوشی در آغاز هر دو داستان که کنش‌های گوناگون آن را در پی دارد، در پایان داستان نیز درمی‌یابیم که یک رخداد شوشی دیگر (حس انزجار و نفرت از پستی و پلشتی و اسارت در دست دشمن) کنش نهایی روایت را شکل می‌دهد و بدین‌سان به وحدت اندام‌واری از این دیدگاه در کل داستان پی می‌بریم که بر زیبایی اثر می‌افزاید. همچنین، به‌دنبال گفت‌وگوها و پدیداری روایت‌های تعاملی در دو داستان، دو نظام ارزشی شکل می‌گیرد که از چالش میان آن‌ها دینامیک معنایی گفتمان تأمین می‌شود و به نظام تنشی منجر می‌شود که براساس دو ارزش گسترده‌ای و فشارهای قابل تبیین است. این دو داستان با گذر از نشانه - معناشناسی منطقی و برنامه‌مدار به نوعی نشانه - معناشناسی می‌رسند که تابع برنامه و نظام منطقی نیستند و عناصر نشانه - معنایی کارکردهای قالبی و منجمد ندارند؛ بنابراین نوعی سیّالیت و رها کردن مخاطب در فضای آزاد روایت را می‌توان در هر دو داستان ارزیابی کرد.

با طرح مربع تنشی و نشان دادن نظام تقابلی نشانه‌ها در این شعر، تولید ارزش در نظام نشانه-معناشناسی در این متن برجسته می‌شود و طرح کلی تحقق اسطوره و تحلیل اساطیر را از این دیدگاه ترسیم می‌کند که از نظرگاه پژوهش‌های مربوط به این حوزه درخور توجه و بسیار ارزشمند است. سخن آخر این است که از رهاورد این تحقیق می‌توان دریافت که شعرهای روایی فارسی ظرفیت گفتمان‌های روایی در نظام نشانه-معناشناسی را داراست و شناخت آن‌ها موجب برجسته شدن ابعاد زیبایی‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و... در این متن‌ها خواهد شد.

۱۴. پی‌نوشت‌ها

1. semiotics
2. process
3. discourse systems
4. Greimas
5. Fontanille
6. phenomenology
7. corporéité
8. Benveniste
9. action
10. Courtés
11. the state

۱۲. به دلیل طولانی بودن متن این دو شعر، به‌ویژه شعر «آرش کمان‌گیر»، از آوردن آن‌ها خودداری کرده و مخاطبان را به اصل این شعرها در مآخذ یادشده ارجاع می‌دهیم؛ هرچند سعی کردیم ابیات مؤثر را ذکر کنیم.

13. dynamic signs
14. tensional discourse
15. mature character
16. Kerbrat-Orecchioni
17. Freedman
18. mature
19. reformist
20. testing
21. degeneration
22. descriptive discourse system
23. manipulation discourse system
24. persuasion
25. interpretation
26. eventional

۱۵. منابع

- اخوت، احمد (۱۳۷۱). *دستور زبان داستان*. اصفهان: نشر فردا.
- اسداللهی تجرق، الله شکر (۱۳۸۸). *معناشناسی از دیدگاه کاترین کربرات - اورکیونی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد (۱۳۵۳). *آثار الباقیه عن قرون الخالیه*. به کوشش اکبر داناسرشت. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- پیرنیا، حسن (۱۳۶۲). *تاریخ ایران باستان*. تهران: دنیای کتاب.
- خانلری، پرویز (۱۳۸۷). *ماه در مرداب (مجموعه اشعار)*. تهران: معین.
- سخنور، جلال (۱۳۷۹). *نقد ادبی: شامل ده ترجمه و مقاله*. تهران: رهنما.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵). *تجزیه و تحلیل نشانه - معناشناسی گفتمان*. تهران: سمت.
- شعیری، حمیدرضا و ترانه وفایی (۱۳۸۸). *راهی به نشانه - معناشناسی سیال با بررسی مورد ققنوس نیما*. تهران: علمی و فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله (۱۳۵۲). *حماسه سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- کسرائی، سیاوش (۱۳۸۶). *مجموعه اشعار*. تهران: نگاه.
- گرمس، آلژیرداس ژولین (۱۳۸۹). *نقصان معنا*. ترجمه و شرح حمیدرضا شعیری. تهران: علم.
- گورین، ویلفرد ال. و دیگران (۱۳۷۰). *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*. ترجمه زهرا میهن خواه. تهران: اطلاعات.
- Benveniste, E. (1970). "L'Appareil Formel de Nonciation" in *Language*. Paris: Larousse .
- Courtes, J. (2003). *Semiotique du Language*. Paris: Hachette.
- Fontanille, J. (1998). *Semiotique du Discours*. Limoges: PULIM.
- _____ (1999). *Semiotique et Littérature*. Paris: PUF.
- Freedman, N. (1967). "Forms of Plot". *The Theory of Novel*. by Philip Stevick. Michigan. Free Press.